

## بررسی ماده ۱۸ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین یک تعهد مبهم و بی اثر یا وسیله ای مفید برای تقویت همکاری های حقوقی

عبدالرضا بیت ناصر

کارشناس ارشد حقوق بین الملل، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

### چکیده

در رویه بین‌المللی مدرن، فرآیند انعقاد معاهده معمولاً در مراحل مختلف انجام می‌شود، که از مذاکرات شروع می‌شود، تا تصویب متن، امضا و تصویب توسط طرف‌ها، و منتهی به لازم‌الاجرا شدن مطابق با الزامات تعیین‌شده می‌شود. ماده ۱۸ تعهدی را برای آن دسته از کشورهایی که خود را متعهد کرده اند تعیین می‌کند یک راه رسمی برای یک معاهده، اما هنوز به خود آن معاهده ملزم نشده اند. به این ترتیب، این ماده از توافق مذاکره شده بین طرف‌های (آینده) معاهده محافظت می‌کند تا زمانی که زمان تصویب فرا می‌رسد، منطبق توافق همچنان پابرجاست و به موضوع معتبر ابراز رضایت برای الزام تبدیل می‌شود. این ماده با پیشنهادی آغاز می‌شود که محتوای تعهد موقت را تصریح می‌کند، به دنبال آن دو بند که شرایط اعمال تعهد موقت را تعیین می‌کند. ماده ۱۸ "بیشتر هنجاری است تا ناهنجاری". به نظر می‌رسد این دیدگاه یکی از ویژگی‌های مهم ماده ۱۸ را به خود اختصاص دهد. شکی نیست که تعهد مندرج در ماده ۱۸ به منزله یک وظیفه قانونی و قابل اجرا است. از آنجا که کشور متخلف می‌تواند آزادانه تصمیم بگیرد که با مشخص ساختن اینکه قصد عضویت در معاهده را ندارد، به تعهد خود پایان دهد، سایر امضا کنندگان یا طرفین علاقه چندانی به اجرای این تعهد از طریق استناد نخواهند داشت. هنوز هم، با وجود تمام کاستی‌ها، ماده ۱۸ به هیچ وجه قانونی است که خالی از هیچ قانونی نیست. در این راستا، موضوع جالب توجه، توسل فزاینده به این ماده در پرونده های دادگاه های داخلی است. با بررسی رفتار ارگانهای سیاسی دولت یا محافظت از انتظار مشکوک افراد آسیب دیده، دادگاههای داخلی قطعاً می‌توانند به تأثیر تعهد عدم شکست هدف و موضوع معاهده تا زمان لازم الاجرا شدن آن کمک کنند. با این کار، چنین دادگاههایی می‌توانند در نهایت کمک کنند تا دولتهای متبوع خود را به حسن نیت در روند ظریف شکل گیری معاهده وادارند.

کلیدواژه: تعهد، همکاری حقوقی، معاهده، کنوانسیون

## مقدمه

طبق ماده ۱۸ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین در مورد حقوق معاهدات، یک کشور که معاهده را امضا یا تصویب کرده است موظف است از اقداماتی که موجب از بین رفتن موضوع و هدف آن معاهده می شود قبل از لازم الاجرا شدن آن خودداری کند. به نظر می رسد کمیسیون حقوق بین الملل در تفسیر ماده ۱۵ پیش نویس مواد حقوق معاهدات، که در نهایت به ماده ۱۸ کنوانسیون ۱۹۶۹ تبدیل شد، این ماده را مطابق با یک قاعده حقوق بین الملل عمومی تلقی می کند. این گزارش بیان میکند که به نظر می رسد تعهد حسن نیت برای پرهیز از اقداماتی که برای محو موضوع معاهده به کشوری که معاهده ای را منوط به تصویب امضا کرده است محاسبه شود، به طور کلی پذیرفته شده است. صرف نظر از اینکه در آن زمان که کمیسیون حقوق بین الملل تدوین قوانین مربوط به حقوق معاهدات را انجام می داد، قاعده ای از حقوق بین الملل عمومی مطابق با ماده ۱۸ وجود داشت، نظر غالب در میان محققان حقوقی این است که چنین قاعده ای "تبلور یافته است" به عنوان یک نتیجه از تصویب یکپارچه آن توسط دولتها در کنفرانس وین و ادغام آن در ماده ۱۸ کنوانسیون وین، به حقوق عرفی وارد شود. در واقع، رویه دولت پس از کنوانسیون ۱۹۶۹ وین، اگرچه مسلماً گسترده نیست، اما از این نظر که ماده ۱۸ با یک قاعده حقوق بین الملل عمومی مطابقت دارد، حمایت می کند. نمونه اخیر آن نامه ای است که در ۶ مه ۲۰۰۲ توسط ایالات متحده به دبیر کل سازمان ملل ارسال شده است. در این نامه آمده است که "ایالات متحده قصد عضویت در اساسنامه دادگاه کیفری بین المللی را ندارد و بر این اساس، ایالات متحده هیچ تعهد قانونی ناشی از امضای آن در ۳۱ دسامبر ۲۰۰۰ ندارد." از آنجا که ایالات متحده طرف کنوانسیون وین نیست، این ارجاع غیرمستقیم به ماده ۱۸ می تواند به منزله شناخت ضمنی تلقی شود که این ماده منعکس کننده حقوق بین الملل عرفی است.

در حالی که به نظر می رسد قاعده مندرج در ماده ۱۸ به خوبی از سوی دولتها پذیرفته شده است، اما این قطعاً به این معنی نیست که وجود تعهدی مبنی بر از بین رفتن موضوع و هدف معاهده قبل از لازم الاجرا شدن آن عمل ساده ای تلقی شود. در واقع، ماده ۱۸ مشکلات قابل توجهی را ایجاد می کند. در وهله اول، این سوال در مورد تعیین محتوای دقیق تعهد تعیین شده در این ماده وجود دارد. در مورد ارزیابی تعیین اینکه چه زمانی یک کشور امضا کننده را مغلوب موضوع و معاهده می داند، نظرات مختلفی در مورد ارزیابی گرفته شده است. عدم اطمینان به محتوای این تعهد باعث شده است که بسیاری از مفسران از ماده ۱۸ به عنوان بسیار مبهم انتقاد کنند. یک مسأله دیگر مربوط به اثربخشی قانون مندرج در ماده است. رویه دولت در رابطه با این قاعده عمدتاً شامل اظهاراتی از سوی کشورها است که در آنها، به طور مستقیم یا غیرمستقیم، وجود یک تعهد موقت را نسبت به کشورهای امضاکننده تا زمان لازم الاجرا شدن پیمان تشخیص می دهند. موارد مشخصی که در آن دولتی نقض چنین تعهدی توسط دولت دیگر را تقبیح کرده باشد بسیار نادر است. گفته شده است که این عدم عملکرد اساسی صرفاً نتیجه این واقعیت است که وضعیت ذکر شده در ماده ۱۸ فقط به طور استثنایی رخ می دهد. با این وجود، توضیح متفاوتی می توان ارائه داد: ممکن است ارائه شود که اگرچه در اصل به نظر می رسد دولت ها آماده پذیرفتن وجود این تعهد هستند، اما در حقیقت آنها چندان علاقه ای به برداشتن اقدامات لازم برای اطمینان از انجام آن ندارند.

ابهام و ناکارآمدی غالباً به عنوان دو نقص عمده تأثیرگذار بر تعهد مندرج در ماده ۱۸ نشان داده می شود. آیا این انتقاد موجه است؟ سهم حاضر می کوشد پاسخی برای این سوال ارائه دهد، اما در همان زمان، و به طور جامع تر، تلاش می کند تا تأثیری که ماده ۱۸ در طی ۴۰ سال از زمان تصویب کنوانسیون وین بر روی اعمال دولت داشته است، ارزیابی کند.

## یک تعهد بیش از حد مبهم؟

تردید وجود ندارد که ماده ۱۸ در دوره بین امضا و لازم الاجرا شدن یک معاهده، دولتها را ملزم به اجتناب از اقدام به شیوه مغایر با آن معاهده نمی کند. همانطور که کمیسیون حقوق بین الملل اخیراً، به اتفاق آرا پذیرفته است که ماده (۱۸) بند (الف) کنوانسیون، یک کشور امضاکننده را ملزم به رعایت معاهده نمی کند، بلکه صرفاً از انجام عملیاتی شدن معاهده قبل از ابراز رضایت خودداری کند. به همین ترتیب، در حالی که قاعده مندرج در ماده ۱۸ ارتباط تنگاتنگی با الزام عمل به حسن نیت دارد، اما به نظر می رسد واضح است که این مقرر یک الزام کلی را برای پرهیز از ناامید کردن انتظارات مشکوک کشورهای که قصد پیوستن به طرف های معاهده را دارند می باشد. به طور خاص، وضعیت پیش بینی شده در ماده ۱۸ نباید با شرایط دیگری که ممکن است یک کشور امضا کننده متعهد به برخی از مفاد معاهده یا کل معاهده باشد، به موجب سایر مفاهیم حقوقی عمومی، مانند استاپل، اشتباه گرفته شود؛ که خود از اصل حسن نیت سرچشمه می گیرند.

مشکلات مربوط به ماده ۱۸ هنگامی بوجود می آید که فرد مجبور باشد تعیین کند که این ماده واقعاً از کشورها چه می خواهد. تعریف محتوای این تعهد دشواری دو چندان دارد. ابتدا باید "هدف و موضوع معاهده" مشخص شود. ثانیاً، این مسئله وجود دارد که چه موقع رفتار یک کشور را می توان نتیجه "از بین رفتن" هدف و موضوع معاهده دانست. تلاش برای ارائه پاسخ روشن به این سوالات دشوار نیاز به تجزیه و تحلیل گسترده ای فراتر از محدوده سهم فعلی دارد؛ بنابراین من به چند مشاهده اکتفا می کنم که هدف آنها نشان دادن جهت احتمالی برای نزدیک شدن به مشکلات مربوط به تعریف محتوای تعهد مندرج در ماده ۱۸ است.

همانطور که مشخص است، مفهوم هدف و موضوع یک معاهده در چندین ماده از کنوانسیون وین آمده است. از همه مهمتر، طبق ماده ۱۹، بند ج)، قابل قبول بودن یک شرط منوط به سازگاری آن با هدف و موضوع معاهده است. استناد به هدف و موضوع در چارچوب قواعد حاکم بر حق شرط در معاهدات و به طور گسترده تر در چارچوب حقوق معاهدات، اغلب به دلیل دشواری هایی که در تعریف این مفهوم وجود دارد، مورد انتقاد قرار گرفته است. از این نظر، اظهارات انتقادی در مورد نحوه تدوین ماده ۱۸ را می توان تا حدی موجود، به عنوان بازتاب انتقاد گسترده تری نسبت به استفاده از مفهوم هدف و موضوع به طور کلی در کنوانسیون وین در نظر گرفت. با این حال، همانطور که به نظر می رسد کار کمیسیون حقوق بین الملل در مورد حق شرط در معاهدات نشان می دهد، مشکلات ناشی از شناسایی هدف و موضوع معاهده نباید بیش از حد بیان شود. علاوه بر این، همانطور که کمیسیون با توجه به معیار مندرج در ماده ۱۹، بند C)، اشاره به هدف و موضوع یک معاهده، صرف نظر از حاشیه اجتناب ناپذیر ذهنی بودن آن، "دارای شایستگی قابل توجهی است". یکی از ارزشمندترین تأثیرات استفاده از این مفهوم این است که، با تمرکز بر ویژگی های خاص هر معاهده، عنصری از انعطاف پذیری را به قوانینی وارد می کند - مانند مواردی که توسط کنوانسیون وین تدوین شده است - که در اصل به عنوان قابل استفاده برای بسیاری از معاهدات. با توجه به ماده ۱۸، این امر حاکی از آن است که رویکردی که هدف آن شناسایی معیار سختگیرانه ای است که در رابطه با هر معاهده ای اعمال می شود، برای مسئله تعیین دامنه تعهدات بر دوش کشورهای امضا کننده نامناسب است. اینکه آیا عمل یک دولت می تواند هدف یا موضوع معاهده ای را از بین ببرد، باید با در نظر گرفتن ویژگی هر معاهده یا دسته بندی معاهدات ارزیابی شود.

در مورد روش تعیین هدف و موضوع یک معاهده، برخی از رهنمودها در این مورد اکنون می توانند در پیش نویس دستورالعمل های ارائه شده توسط کمیسیون حقوق بین الملل در زمینه کار در مورد حق شرط در معاهدات ارائه شوند. مراجعه به پیش نویس رهنمودهای مربوط به حق شرط ها نیز با توجه به این واقعیت قابل توجه است که، از نظر کمیسیون، "در اینکه کلمه "هدف و موضوع معاهده" در همه این مفاهیم معنی یکسانی دارد، تردیدی نیست" (مفاد کنوانسیون وین حاوی اشاره به این عبارت است). ممکن است به طور خاص، به پیش نویس دستورالعمل ۳،۱،۶ مراجعه شود، که به شرح زیر است: هدف و موضوع معاهده تعیین

حسن نیت، با در نظر گرفتن شرایط معاهده در متن آنها است. همچنین ممکن است به ویژه به عنوان معاهده، کار مقدماتی معاهده و شرایط انعقاد آن و در صورت لزوم، روبه بعدی مورد توافق طرفین نیز متوسل شود. مفاد این معاهده که برای تعیین دامنه تعهد ناشی از ماده ۱۸ باید مورد توجه قرار گیرد شامل مواردی است که با شرایط لازم الاجرا شدن معاهده روبرو هستند؛ بنابراین، با توجه به پیمان منع کامل آزمایش هسته ای، به طور اقصای استدلالت شده است که، هنگام تعیین هدف و موضوع این پیمان برای تعیین تعهدات یک کشور امضا کننده طبق ماده ۱۸، باید این واقعیت را در نظر گرفت که ماده XIV معاهده، لازم الاجرا شدن آن را منوط به تصویب هر یک از ۴۴ کشور دارای راکتورهای انرژی هسته ای می کند، که در ضمیمه ۲ ذکر شده است. از آنجا که این بند به وضوح نشانگر این واقعیت است که یکی از مهمترین نگرانی کشورها هنگام تصویب متن معاهده این بود که شرکت در رژیم معاهده یکی از این ۴۴ کشور را نسبت به کشور دیگر در موقعیت نامطلوبی قرار ندهد. اظهار داشت، نمی توان ادعا کرد که با امضای معاهده، یک کشور می تواند تعهد عدم اجرای انفجار آزمایش سلاح هسته ای را بر عهده بگیرد.

پیوستن این اثر به امضا مغایر با آنچه به نظر می رسد یک عنصر اساسی در تعادل کلی حقوق و تعهدات ایجاد شده توسط معاهده است.

دامنه تعهدات مندرج در ماده ۱۸ با اشاره به تأثیر رفتار دولت در تحقق موضوع و هدف معاهده بیشتر تعریف می شود. این ممنوعیت فقط به "اعمالی که موضوع و هدف یک معاهده را از بین میرند" اشاره دارد. به نظر می رسد با استفاده از اصطلاح "محو"، ماده ۱۸ آستانه بسیار بالایی را تعیین می کند، در نتیجه دامنه تعهدات اعمال شده به کشورها قبل از لازم الاجرا شدن معاهده کاهش می یابد.

عبارت 'از بین رفتن هدف و موضوع یک معاهده' در جاهای دیگر کنوانسیون وین استفاده نشده است. مشخص نیست برای تعیین اینکه آیا این آستانه تأمین شده است، چه عناصری باید در نظر گرفته شود. با این حال، در هنگام تهیه پیش نویس، چندین نمونه ذکر شد. به عنوان مثال، آگو به پرونده "معاهده ای در رابطه با بازگشت آثار هنری قبلی که از قلمرو کشور دیگری گرفته شده بود" اشاره کرد. از نظر وی، اگر کشوری که قرار بود آثار هنری را برگرداند، آنها را نابود کند یا اجازه نابود کردن آنها را می دهد، "این بدیهی است نقض تعهد حسن نیت است". لاجس به مورد معاهده خلع سلاح اشاره کرد که طرفین را موظف می کند تا یک سوم ارتشهای خود را کاهش دهند. وی بیان کرد که، "اگر مقررات خاصی در این زمینه وجود نداشته باشد، کشورهای امضاکننده متعهد به حفظ وضع موجود بودند، تا فرض اساسی توافق نامه را باطل نکنند. اگر کسی این موارد را در نظر بگیرد، که به طور کلی به عنوان نمونه های معمول اعمال "ممکن است" هدف و موضوع یک معاهده را از بین ببرد"، "ممکن است پیشنهاد شود که موازی کاری خاصی بین موقعیت هایی که در محدوده ممنوعیت مندرج در ماده ۱۸ و شرایطی است که یک کشور عضو یک معاهده با رفتار یک جانبه خود، شرایطی را ایجاد می کند که طرف های دیگر را قادر می سازد معاهده را به حالت تعلیق درآورند یا فسخ کنند. به طور خاص، در حالی که مثالی که توسط آگو آورده شده، در مورد پیش بینی شده در ماده ۶۱ کنوانسیون وین، که مربوط به خاتمه معاهده فوق العاده برای عدم امکان اجرا است، موازی آشکار پیدا می کند، پرونده مورد اشاره توسط لاجس وضعیت یک قانون اساسی را القا می کند. تغییر شرایط پیش بینی شده در ماده ۶۲. با در نظر گرفتن این موازی کاری، ممکن است ادعا شود که معیارهای خاتمه معاهدات مندرج در مواد ۶۱ و ۶۲ نیز می تواند نشانه های مفیدی برای ارزیابی اینکه آیا انجام معینی عمل به معنای عملی است که باعث از بین رفتن موضوع و هدف معاهده در معنا شود، باشد؛ بنابراین، به نظر می رسد اگر یک کشور باعث ناپدید شدن یا تخریب دائمی موضوع ضروری برای اجرای معاهده شود، تعهد مندرج در ماده ۱۸ را نقض می کند. به همین ترتیب، وقتی یک کشور امضا کننده، با رفتار یک جانبه خود، تغییری در شرایط موجود در زمان امضا ایجاد می کند، اگر تعهدات معاهده براساس وضعیت موجود در این کشور باشد، می توان چنین رفتاری را نقض ماده ۱۸ دانست. زمان امضا و تأثیر

تغییر در تغییر اساسی میزان تعهداتی است که طرفین هنگام اجرای معاهده باید اجرا کنند. از این رو، تحت شرایط خاص، نقض ماده ۱۸ هنگامی رخ می دهد که یک کشور مرتکب عملی شود که اگر معاهده از قبل لازم الاجرا باشد، به مفهوم ماده ۶۰ کنوانسیون وین "نقض مادی" است. تشبیه بین این دو ماده از این واقعیت حکایت دارد که، طبق ماده ۶۰، "نقض مادی"، از جمله، "نقض مقررات اساسی برای تحقق موضوع یا هدف معاهده" تعریف شده است - فرمولی که به وضوح شبیه آنچه در ماده ۱۸ آمده است. ایده پیوند دادن مفهوم "اقداماتی که موضوع و هدف یک پیمان را از بین می برند با وجود "نقض مادی" ممکن است به ویژه در مورد برخی از معاهدات چند جانبه، مانند معاهدات حقوق بشر، مفید واقع شود. با توجه به چنین معاهداتی، معیارهایی مانند معیارهای مبتنی بر عدم امکان عملکرد یا تغییر اساسی وضعیت موجود به وضوح ناکافی هستند. در یک مورد منفرد که مسئله کاربرد ماده ۱۸ در زمینه معاهدات حقوق بشر به طور اتفاقی مطرح شده بود، به نظر می رسد دادگاه حقوق بشر اروپا این نظر را تأیید می کند که کشوری که پیمانی را امضا کرده اما هنوز تصویب نکرده است به برخی تعهدات اصلی تحمیل شده توسط آن معاهده به کشورهای طرف احترام بگذارد. دادگاه در حکم ۱۲ مارس ۲۰۰۳ خود در پرونده اوجالان علیه ترکیه، حکم اعدام توسط دادگاه ترکیه را نقض ماده ۲ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر دانست. همچنین باید در این زمینه بخاطر داشت که ترکیه اکنون پروتکل شماره ۶ را امضا کرده است و عدم اجرای حکم اعدام مطابق با تعهدات ترکیه به عنوان یک کشور امضا کننده این پروتکل مطابق با ماده ۱۸ ماده کنوانسیون وین در تاریخ ۲۳ مه ۱۹۶۹ در مورد حقوق معاهدات، برای "خودداری از اقداماتی که موجب از بین رفتن موضوع و هدف" پروتکل می شود؛ بنابراین، از نظر دیوان، صرف امضای معاهده ای مانند پروتکل شماره ۶ کنوانسیون اروپا که موضوع و هدف اصلی آن ترویج لغو مجازات اعدام است، تأثیر تحمیل به کشور امضا کننده الزام به خودداری از اعمال مجازات اعدام می باشد.

### یک تعهد بی اثر؟

ماده ۱۸ الزام به رفتار را تحمیل می کند. اگر کشوری این تعهد را نقض کند، مسئولیت بین المللی را متحمل خواهد شد. در حالی که نه ماده ۱۸ و نه تفسیر کمیسیون حقوق بین الملل کشورهای را که به آن تعهد بدهکار است مشخص نمی کند، اما منطقی به نظر می رسد که کشورهای بی اثر که حق استناد به مسئولیت را دارند فقط کسانی هستند که قبلاً طرف های معاهده بوده اند یا کشورهایی که با امضای قرارداد معاهده، موافقت کرده اند که به همان تعهد متعهد باشند.

همانطور که قبلاً مشاهده شد، در مورد ادعای مسئولیت نقض تعهد مندرج در ماده ۱۸، تقریباً عملی کامل وجود ندارد. فقدان رویه مربوطه را می توان گویای این واقعیت دانست که دولتها علاقه خاصی به اقدام برای تأمین مسئولیت در صورت نقض این تعهد ندارند. اگر کسی در نظر بگیرد که چه کشوری ممکن است امیدوار باشد از چنین عملی سود ببرد، تعجب آور نیست. برای ارزیابی بهتر این نکته، باید بین دو وضعیت متفاوت تمایز قائل شد.

اولین مورد مربوط به وضعیتی است که بعداً کشور خاطی به عنوان یک طرف معاهده تبدیل می شود. در چنین سناریویی، دیگر طرفین معاهده می توانند اطمینان حاصل کنند که کشور خاطی قبل از لازم الاجرا شدن معاهده، مسئول رفتار خود است. به طور خاص، طرف های دیگر حق مطالبه اجرای تعهد جبران خسارت را از طرف دولت متبوع خواهند داشت، که ممکن است در صورت امکان مادی، برقراری مجدد وضعیت قبل از عمل نادرست را شامل شود. جای تعجب نیست که موارد معدودی که به عنوان نمونه های برجسته در رابطه با تعهدی که اکنون در ماده ۱۸ مقرر شده تلقی می شود، عمدتاً مربوط به ادعاهایی است که خطاب به کشوری انجام می شود که در نهایت عضو این معاهده شده است؛ بنابراین، به عنوان مثال، در پرونده مگالیدیس علیه ترکیه، دادگاه مختلط داوری ترکی یونانی دریافت که توقیف اموال یک تبعه یونان توسط مقامات ترکیه، که پس از امضا صورت گرفت، اما قبل از لازم الاجرا شدن معاهده لوزان برای ترکیه، نامعتبر بود.

اگر کشور متخلف، پس از امضای معاهده، از تصویب آن خودداری کند، سناریو به طور قابل توجهی تغییر می کند. مطمئناً، حتی در این حالت، طرفین یا امضا کنندگان دیگر حق مطالبه از آن کشور متوقف کردن رفتار نادرست و اجرای تعهد جبران خسارت را خواهند داشت. با این حال، از آنجایی که کشور متخلف آزاد است در تصمیم گیری برای خاتمه دادن به تعهد خود صرفاً با روشن ساختن قصد خود مبنی بر عدم عضویت در معاهده، آزاد است که در انجام چنین اقدامی سود زیادی بدست آورد؛ بنابراین، به ویژه در مورد معاهدات دو جانبه، اگر کشور امضا کننده، با اقداماتی که موضوع و هدف معاهده را از بین ببرد، معاهده را از کار می اندازد به عنوان مثال، زیرا باعث تخریب موضوع ضروری برای اجرای معاهده می شود محتمل ترین نتیجه به سادگی این خواهد بود که کشور امضا کننده دیگر تصمیم بگیرد که این معاهده را تصویب نکند. با توجه به معاهدات چند جانبه مثلاً معاهدات حقوق بشر بیشتر مورد توجه قرار می گیرد. در این زمینه، مزایایی که ممکن است از استناد به مسئولیت دولت متخلف بدست بیاید باید در برابر خطر بازدارندگی این کشور از تصویب معاهده متعادل شود. از آنجا که در رابطه با چنین معاهداتی، دستیابی به تصویب گسترده عموماً به عنوان یک هدف مهم تلقی می شود، بنابراین چنین خطری ممکن است استناد به ماده ۱۸ را از جذابیت کمتری برخوردار سازد.

### استفاده از ماده ۱۸ در پرونده های دادگاههای داخلی

در حالی که ماده ۱۸ در سطح بین دولتی بندرت مورد استناد قرار گرفته است، مشاهده اینکه این ماده در چندین پرونده نزد دادگاه داخلی اعمال شده است، تا حدی تعجب آور است. این رویه از این نظر قابل توجه است که به نظر می رسد نقش احتمالی دادگاه داخلی را در کمک به موثر بودن تعهد خودداری از اقداماتی که موضوع و هدف معاهده را از بین می برند تا زمان لازم الاجرا شدن آن، پیشنهاد می کند. در پرونده های دادگاه های داخلی، ماده ۱۸ می تواند برای اهداف مختلف مورد استناد قرار گیرد. در وهله اول، دادگاههای داخلی می توانند برای بررسی رفتارهای اجرایی یا ارزیابی اعتبار قوانین داخلی، به تعهد عدم محو موضوع و هدف معاهده اعتماد کنند. رویه چندین مثال برای این منظور ارائه می دهد. در سال ۲۰۰۳، از دادگاه عالی بنین خواسته شد که ارزیابی کند آیا پیش نویس توافق نامه دو جانبه بین بنین و ایالات متحده، که مربوط به تسلیم اتباع ایالات متحده به دادگاه کیفری بین المللی است - اصطلاحاً "توافق نامه ماده ۹۸" - با تعهدات بنین طبق اساسنامه رم سازگار است. در حالی که ماده ۱۸ در این مورد مستقیماً مربوط نبود، بنین عضو اساسنامه رم بود، دادگاه عالی بنین نیز با استناد به این ماده، تلویحاً اظهار داشت که با انعقاد این توافق نامه با ایالات متحده، رفتار بنین باعث از بین رفتن موضوع و هدف اساسنامه رم شده است. در حکمی در سال ۲۰۰۴ که توسط دادگاه شیلی صادر شد، به استناد ماده ۱۸ به منظور توجیه تصمیم کنار گذاشتن قانون عفو عمومی که مانع تعقیب کیفری مأموران دولت مظنون به دست داشتن در ناپدید شدن یک تبعه شیلی شد. در حالی که شیلی کنوانسیون بین آمریکایی ۱۹۹۴ در مورد ناپدید شدن اجباری افراد را امضا کرده اما تصویب نکرده است، دادگاه دریافت که اجرای قانون عفو در پرونده مورد نظر به منزله عملی است که موجب محو اهداف کنوانسیون می شود. آخرین مثالی که می توان در اینجا ذکر کرد، تصمیم سال ۲۰۰۶ دادگاه قانون اساسی لتونی است. این پرونده مربوط به بازنگری قانون اساسی قانونی بود که استفاده قابل توجه از زبان لتونی را در آموزش و پرورش اعمال کرده بود. مدعیان ادعا کردند که این اقدام مغایر ماده ۱۸ است از آنجا که هدف و موضوع کنوانسیون چارچوب ۱۹۹۵ برای حمایت از اقلیت های ملی را که لتونی امضا کرده بود اما تصویب نشده بود، را از بین برد. دادگاه قانون اساسی ضمن پذیرش اصولاً امکان بررسی اعتبار یک قانون داخلی با توجه به سازگاری آن با تعهد مندرج در ماده ۱۸، این شکایات را رد کرد و دریافت که قانون مورد نظر هدف و موضوع آن را از بین نمی برد. در موارد خاص، امضا کنندگان نیز به منظور محافظت از منافع آنها در برابر اقدامات دولت در دوره بین امضا و لازم الاجرا شدن معاهده، به ماده ۱۸ متوسل شده اند. وضعیتی از این دست احتمالاً هنگامی بوجود خواهد آمد که معاهده پیشنهادی برخی مزایا را به افراد اعطا کند و دولت با انجام اقداماتی که موضوع و هدف معاهده را قبل از لازم الاجرا شدن آن از بین می برد، موجب ناامیدی انتظارات قانونی این افراد می شود. نمونه قابل توجهی

در این زمینه توسط پرونده اوپل اتریش علیه شورا ارائه شده است که در سال ۱۹۹۷ توسط دادگاه بدوی اروپا تصمیم گیری شد. در این پرونده متقاضی ادعا کرد که با تصویب آیین نامه شورای تحمیل تعرفه های خاص چند هفته قبل از ورود به نیروهای توافق نامه منطقه اقتصادی اروپا بین اتریش و جوامع اروپایی، جوامع اروپایی موضوع و هدف آن را محو کرده بودند. همچنین استدلال کرد که ماده ۱۸ "قادر به اعطای حقوقی به افراد است که ممکن است در دادگاه احضار کنند". دادگاه بدوی این آیین نامه را لغو کرد و دریافت که "با تصویب آیین نامه مورد اختلاف در دوره قبل از لازم الاجرا شدن توافق نامه EEA پس از ارایه اسناد تأیید توسط انجمن ها، شورا انتظارات قانونی متقاضی را نقض کرد". با این وجود باید بیان کرد که دادگاه در رسیدن به این نتیجه نه به تعهد بین المللی در مورد پرهیز از محو هدف و موضوع معاهده، بلکه به اصل حمایت از انتظارات مشروع متکی بود. از نظر دیوان، این اصل به نوعی معادل نظم حقوقی اروپا با اصل بین المللی مندرج در ماده ۱۸ بود.

شایان ذکر است که اشاره به معاهدات امضا شده اما تصویب نشده محدود به دو وضعیت فوق الذکر نیست. دادگاه های داخلی برای اهداف گسترده تری با معاهدات امضا شده ارتباط برقرار کرده اند؛ بنابراین، به عنوان مثال، در یک حکم ۲۰۰۷، دادگاه صلاحیت ایتالیا معتقد بود که قوانین داخلی در مورد معالجه پزشکی بیماران باید مطابق با کنوانسیون حقوق بشر و پزشکی اوپیدو ۱۹۹۷ تفسیر شود - پیمانی که امضا شده اما هنوز توسط ایتالیا تصویب نشده است. دادگاه عالی در رأی خود در سال ۲۰۰۵ در *Roper v Simmons* - پرونده ای با این سوال که آیا مجازات اعدام مجرمین نوجوان طبق قانون اساسی ایالات متحده مجاز است یا خیر - همچنین مقررات کنوانسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد را مورد توجه قرار داد. کودک - دوباره، پیمانی که توسط ایالات متحده امضا شد اما تصویب نشد. گفته شده است که به دلیل ماده ۱۸ است که دادگاه های داخلی تمایل دارند که از نظر قانونی با معاهدات امضا شده اما تصویب نشده موافقت کنند. این دیدگاه خیلی دوره نظر می رسد. گرچه نمی توان استدلال کرد که، تحت شرایط خاص، به رسمیت شناختن آثار حقوقی به معاهدات امضا شده اما تصویب نشده می تواند تعهد مندرج در ماده ۱۸ را تضمین کند، اما به نظر می رسد، در بیشتر موارد، ارتباط با معاهدات امضا شده صرف نظر از اینکه آیا این امر با آن تعهد موجه به نظر می رسد. با توجه به این نکته، در نظر گرفتن ماده ۱۸ به عنوان تنها دلیلی که ممکن است دادگاههای داخلی تصمیم بگیرند برای پیوستن آثار قانونی به معاهدات تصویب نشده تصفیه کنند، بسیار زیاد خواهد بود.

### نتیجه گیری

گفته شده است که ماده ۱۸ "بیشتر هنجاری است تا ناهنجاری". به نظر می رسد این دیدگاه یکی از ویژگیهای مهم ماده ۱۸ را به خود اختصاص دهد. این است که گفته نشود، به عنوان اولین گزارشگر ویژه در مورد قانون به گفته جیمز بریری، معاهدات، تعهد عدم موفقیت در موضوع و هدف معاهده را باید به عنوان یک تعهد اخلاقی و نه قانونی در نظر گرفت. شکی نیست که تعهد مندرج در ماده ۱۸ به منزله یک وظیفه قانونی و قابل اجرا است. با این حال، درست است که به نظر می رسد ماده ۱۸ از نواقص خاصی رنج می برد، که ناگزیر نیروی هنجاری آن را تضعیف می کند. از یک سو، مفهوم اعمالی که هدف و موضوع یک معاهده را شکست می دهند، با حاشیه اجتناب ناپذیر ذهنی بودن، شناسایی محتوای دقیق تعهد را دشوار می کند. این عدم اطمینان، به نوبه خود، ممکن است استناد به قاعده را برای اهداف حصول اطمینان از اجرای آن منصرف کند. ز طرف دیگر، به نظر نمی رسد خطر تحمیل مسئولیت عدم پیروی از قانون، انگیزه واقعی برای اطمینان از احترام آن باشد. در بیشتر موارد، از آنجا که کشور متخلف می تواند آزادانه تصمیم بگیرد که با مشخص ساختن اینکه قصد عضویت در معاهده را ندارد، به تعهد خود پایان دهد، سایر امضا کنندگان یا طرفین علاقه چندانی به اجرای این تعهد از طریق استناد نخواهند داشت. هنوز هم، با وجود تمام کاستی ها، ماده ۱۸ به هیچ وجه قانونی است که خالی از هیچ قانونی نیست. در این راستا، موضوع جالب توجه، توسل فزاینده به این ماده در پرونده های دادگاه های داخلی است. با بررسی رفتار ارگانهای سیاسی دولت یا محافظت از انتظار مشکوک افراد آسیب دیده، دادگاههای داخلی قطعاً

می توانند به تأثیر تعهد عدم شکست هدف و موضوع معاهده تا زمان لازم الاجرا شدن آن کمک کنند. با این کار، چنین دادگاههایی می توانند در نهایت کمک کنند تا دولتهای متبوع خود را به حسن نیت در روند ظریف شکل گیری معاهده وادارند.

#### منابع

۱. کنوانسیون حقوق معاهدات ماده ۱۸ (تفسیر معاهدات)
۲. منشور ملل متحد
۳. مقاله پائولو پالچیتی به انگلیسی. در رابطه با ماده ۱۸
۴. طرح کمیسیون حقوق بین الملل ۲۰۰۱
۵. کتاب *An Introduction to Public International Law* نوشته جیمز لاری چاپ یازدهم
۶. کتاب *Procedures in International Law* نوشته جیرنات بیلر (۲۰۰۸)